

شهید علی دهداب



ازتبار علی
سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	سردار
تاریخ تولد	۱۳۳۴/۰۳/۰۳
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۰/۰۷/۱۰
محل شهادت	فیاضیه
مسئولیت	آرپی جی زن
نوع عضویت	پاسدار
شغل	پاسدار
تحصیلات	دانشجو
مدفن	دالکی

زندگینامه

زندگینامه شهید

سال ۱۳۴۴ خانه ای محقر در روستایی دورافتاده از توابع سعدآباد که اکنون به دلیل محرومیت بیش از حد متروکه شده است، انتظار تولد فرزندی را می کشید. پدرش سعی می کرد در حد توانش غذایی برای مادرش تهیه کند. والدین تا آنجا که برایشان امکان داشت در مراسم مذهبی شرکت می کردند. و از خداوند منان می خواستند که به آنها پسری عنایت فرماید تا روشنی دیده آن ها باشد. ماه مبارک شعبان بود که پا به عرصه گیتی گذاشت.

با تولد او آرامش خاصی بر خانواده حاکم شد. محفل خانه گرم تر شد و صفا و صمیمیت میان افراد خانواده بیشتر شد.

پدر و مادرش چون علاقه فراوانی به حضرت علی(ع) و ارادت خاصی نسبت به خاندان عصمت و طهارت(ع) داشتند نام او را علی گذاشتند. علی مراحل رشد و شکوفایی را پشت سر می گذاشت. پدرش که لحظه لحظه زندگی او را در برابر دیدگان خود دارد با صفا و صمیمیتی خاص این گونه می گوید:

« از همان دوران عاشق نماز بود. هنگام خواندن نماز در کنار من و مادرش می ایستاد و نماز را در حد درکش به پا می داشت و مصرانه از ما می خواست که دوباره نماز برایش صحبت کنیم. با زبان کودکان اش می پرسید که شما چرا نماز می خوانید. آن قدر سؤال می کرد که گاهی اوقات از پاسخ دادن به سؤالاتش عاجز می شدیم. قرآن را در همان سنین طفولیت در مکتب خانه و با روش های سنتی مرسوم فرا گرفت.

در خانواده ما نماز الگو و سرمشق زندگی مان بود. اکثر اوقات که ما نماز را در مسجد یا حسینیه محل اقامه می کردیم با شور و شغف خاصی با ما به مسجد می آمد و در کنارمان با علاقه و آفری به نماز می ایستاد. مراسم روضه خوانی که در محل برپا می شد شدیداً علاقه داشت که در این مراسم شرکت کند. چون از همان دوران طفولیت ارادت خاصی نسبت به خاندان پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) داشت.

به همه اعضای خانواده به ویژه مادرش علاقه و محبت خاصی داشت. به دوستانش از صمیم جان محبت می کرد، به طوری که حاضر بود در راه آن ها جان خود را فدا کند. علاقه خاصی به تلاوت قرآن و مطالعه کتب مفید و مذهبی داشت و نسبت به دیگران بسیار پر جنب و جوش تر بود. تقریباً اکثر کارهای خانه و بیرون را او انجام می داد. چون علاقه خاصی به مادرش داشت سعی می کرد تا آن جا که امکان دارد. کارهای او را انجام دهد. »

سال دوم ابتدایی بود که خانواده اش به دالکی مهاجرت کردند و مابقی دوران تحصیلات ابتدایی را در آن جا گذراند. علاقه ویژه ای به مدرسه و درس خواندن داشت پس از تعطیلی مدارس و اواخر شهریور برای رسیدن مهر و باز شدن مدرسه لحظه شماری می کرد. در خواندن درس و گرفتن نمرات عالی تلاش زیادی می کرد به حدی که معمولاً شاگرد ممتاز کلاس بود.

پیش از فتح:

پس از طی دوران آموزشی دواطلبانه عازم جبهه های نبرد حق علیه باطل شد. دشمن بعثی که بدون مقاومت

عمده ای بر بخش بزرگی از خاک ایران پنجه انداخته بود سرمست از باده فتح، خرمشهر را خونین شهر کرده بود و مردم مظلوم آبادان را در محاصره خود قرار داده بود و آن شهر نیز در آستانه سقوط و ویرانی کامل قرار داشت. پالایشگاه نفت آبادان در آتش می سوخت و دود آن آسمان جنوب را ابری کرده بود. ابری که بر چهره شهر سیلاب اندوه و ماتم می بارید.

با ورود اولین نیروهای آموزش دیده و شتافتن به یاری مقاومت مردمی، امام خمینی پیام تاریخی خود را صادر کرد. «حصر آبادان باید شکسته شود.» آقای غرضی استاندار وقت خوزستان می گوید: وقتی پیام امام با آن قاطعیت صادر شد ما رزمندگان اسلام دانستیم که دستوری الهی است و حکمتی در پشت آن نهان است. به همین دلیل رزمندگان اسلام با روحیه ای صد چندان، آماده نبرد با دشمن شدند.

عملیات ثامن الائمه شروع شد و علی دهداد نیز که خود بیسیم چی بود سلاحی نیز در دست گرفت تا علاوه بر انجام ماموریت مخابره ارتباط با پشت جبهه، رزمندگان اسلام را در مبارزه نیز یاری کند. در آن عملیات ترکشی به بی سیم او اصابت می کند و آن را متلاشی می کند. اما این اتفاق تقویت کننده ایمان او و هم رزمانش می شود. و بیشتر به این حقیقت ایمان آوردند که تا خداوند نخواهد هیچ گزندی به انسان نمی رسد.

خاطرات

پدرش می گوید:

به دلیل علاقه زیاد او به درس خواندن در هنگام مطالعه آن چنان در مطالب کتاب غرق می شد که اکثر اوقات اگر کسی از خویشاوندان به خانه می آمد متوجه نمی شد. در اکثر شب ها تا تکالیف خود را انجام نمی داد شام نمی خورد.

رفتارش نسبت به برادرانش بسیار خوب بود و هیچ وقت تبعیض قائل نمی شد. تا آن جا که می توانست خواهران و برادرانش را در زندگی و درس راهنمایی می کرد.

اولین شهید:

عملیات با پیروزی به پایان می رسد و خبر شکست حصر آبادان و عقب نشینی دشمن فضای میهن اسلامی را سرشار از شور و شغف می کند. رزمندگان خط شکن به پشت جبهه برگشتند و نیروهای تازه نفس مامور حفظ مواضع جدید شدند. علی نیز که همراه نیروهای خط شکن به پشت جبهه یعنی مقری در آبادان برگشته بود، قلم و کاغذی به دست گرفت تا خبر این پیروزی را از طریق نامه به پدر و مادرش ارسال کند و از طرفی دل آنها را با دیدن نامه اش غرق در شادی کند. و در پایان نوشت:

پدر و مادر عزیزم وقتی که آمدم برای شما درباره شکست حصر آبادان و این پیروزی شیرین صحبت می کنم. نامه را برای ارسال به پیک داد و خود آماده شد تا با حضور در پای صندوق های رای به رئیس جمهور منتخب و مردمی، شهید رجایی رای دهد. غروب روز دهم مردادماه بود. علی پس از شرکت در انتخابات آماده می شد تا با حضور در نماز با خدای خویش نجوا کند. اما دشمن بعثی با اطلاعات داده شده توسط منافقین کوردل رزمندگان پشت جبهه را مورد حملات خمپاره ای قرار داد. تقدیر الهی چنین بود که علی بر اثر ترکش های خمپاره دشمن به سوی معشوق خود پرواز کند.

برادرش که هنوز با یاد او نفس می کشد و همیشه حضور او را در کنار کانون گرم خانواده احساس می کند می گوید:

صبح روزی که خبر شهادتش به ما رسید نامه او هم واصل شد. نمی دانید آن نامه چه غوغایی در خانه ما به پا کرد:

پدر و مادر عزیزم وقتی آمدم درباره شکست حصر آبادان و این پیروزی شیرین تعریف خواهم کرد. او آمد و با شهادتش خبر آن پیروزی بزرگ را به ما داد. او آمد و با آمدنش اولین رایحه دل انگیز شهادت را برای شهر ما به ارمغان آورد.

ایشان نسبت به حجاب حساس بود و خواهرانش را مرتباً تأکید به پوشش حجاب اسلامی می نمود.

او نه تنها با افراد خانواده بلکه با همسایگان و اقوام خود بی نهایت صمیمی بود. دلسوز همسایه بود و خوشی خود را در شادی آنها می دید و نگرانی و ناراحتی آن ها را ناراحتی خود می دید. بارها اتفاق افتاده بود که در نیمه های شب زمستان و یا ظهر تابستان به کمک دوستان و همسایگان بشتابد حتی در تأمین معاش آن ها تا آن جا که در توان داشت کمک می نمود. در همکاری و همیاری همسایگان علاقه ویژه و عجیبی داشت.

او جوانی سرزنده و سرشار از نشاط و فعالیت بود در انجام کارهای اجتماعی فعال و پرتحرک بود و در اکثر اوقات محوریت اصلی فعالیت های اجتماعی را به عهده می گرفت. در حل بسیاری از مشکلات اجتماعی ابتکاراتی از خود نشان می داد که حقیقتاً در زمان خود قابل تحسین و تقدیر بود. اختلافات همسایگان را که گاهی پیش می آمد با آن ظرافت کاری هایی که در خود داشت بسیار راحت و سهل حل می نمود و صفا و صمیمیت را به آن جمع باز می گردانید.

او دوست داشت که اهل محل همه با هم یک رنگ و صمیمی باشند. برای او قابل هضم نبود که در منزل و یا در محل کسی نسبت به دیگری کینه و کدورتی داشته باشد. و مسائل مذهبی را سرمشق زندگی خود قرار داده بود. به همین دلیل در برابر افرادی که بی بند و بار بودند و خدای ناکرده اهل نماز یا انجام دستورات دین نبودند عکس العمل جدی نشان می داد و سعی می کرد با گفتار شیرین ایشان را هدایت کند ولی اگر سر باز می زد با جدیت و قاطعیت او را از خود طرد می نمود.

او به فردی که موجب می شد صفا و صمیمیت را به یک جمع بازگرداند و یا در حل مسایل و مشکلات یک محل تحرکی از خود نشان می داد و یا کسی که اسلام را همه چیز خود می دانست و نماز را با علاقه به پا می داشت علاقه و آفری نشان می داد.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران